

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این بود که اگر صبی ممیز قبل از مشعر الحرام بالغ شود، آیا حجّ او مُجْزِی از حَجّة الاسلام است یا خیر؟ چهار دلیل ذکر شد و نوبت به دلیل پنجم رسید. دلیل پنجم این بود که چه حج صبی و چه حج بالغ، حقیقت مشترکه دارد و حقایق متباینه نیست و چون حقیقت مشترکه دارد، پس قاعده اقتضای اجزا کند و تنها موردی که دلیل بر عدم اجزاء داریم، این است که اگر کسی بعد الحج بالغ بشود، روایات می‌گوید بالغ حجة الاسلام را انجام بدهد، اما نسبت به قبل از تمامیت اعمال چون حقایق، حقایق واحده است (و چون این حج حقیقت متباینه ندارد)، لذا این حج صبی مجزی از حج بالغ نیز می‌باشد.

در جلسه گذشته بیان شد که اساساً این فکر اشتباه است که بگوئیم اگر اقسام و افراد حج در حقیقت مشترک‌اند، نتیجه اجزاء بشود و اگر در حقیقت متباین‌اند نتیجه بشود عدم الاجزاء. به عبارت دیگر هم مستدل و هم کسانی که در مقام جواب از استدلال برآمدند، يك چیز را مفروض گرفته‌اند که اگر افراد حج در حقیقت متحد و یکسان باشند، نتیجه اجزاء است و اگر متحد نباشد نتیجه عدم الاجزاء است.

لذا محقق خویی (قدس سره) در مقام جواب از این استدلال فرمود: به نظر ما اتحاد در صورت، کاشف از وحدت در حقیقت نیست و افراد حج بالغ، حج صبی، در حقیقت بین‌شان تباین وجود دارد. يك شواهدی را نیز اقامه کردند، ما در جواب گفتیم اساساً این فکر درست نیست؛ زیرا اینها امور اعتباری است چه در آنجایی که وحدت در حقیقت دارند، می‌توانیم بگوئیم هم اجزاء باشد و هم عدم الاجزاء (یعنی با وحدت در حقیقت، نتیجه اعم از اجزاء و عدم اجزاء است) و با تباین در حقیقت نیز نتیجه اعم از اجزاء و عدم اجزاء است.

ارزیابی اشکال محقق خویی (قدس سره) بر دلیل پنجم

ما در بحث گذشته شواهدی نیز بر این مدعا اقامه کرده و گفتیم این بحث جاهای دیگر فقه نیز مفید خواهد بود، بحث از این که آیا واجب و مستحب، قضا و ادا، اینها حقایق متباینه دارد، نماز ظهر، نماز عصر، نماز نافله، نماز فریضه، اینها حقایق متباینه دارد یا ندارد، باید این بحث را کنار گذاریم.

به عنوان مثال، اگر کسی نماز عصر را نیت کرد، حال یادش افتاد نماز ظهر را نخوانده، اگر بخواهد عدول به ظهر کند، نمی‌توانیم استدلال کنیم به این که حقیقت نماز عصر با حقیقت نماز ظهر یکسان است و چون یکسان است، پس «يجوز العدول من العصر إلى الظهر»، یا این که اگر گفتیم حقیقت‌شان مختلف است، نمی‌توانیم بگوئیم این مانع از جواز عدول می‌شود، بلکه باید ببینیم

دلیل چه می‌گوید؟ آیا دلیل به ما اجازه عدول می‌دهد؟ آیا شارع خودش از این فرد به این فرد اجازه عدول می‌دهد یا خیر؟

اگر شارع هم اجازه‌ی عدول داد، باز حق نداریم بگوئیم که نتیجه می‌گیریم اینها حقیقت واحده دارند، هر چند حقیقت‌شان هم مختلف باشد، اما شارع اجازه عدول داده است؛ زیرا این از امور اعتباریه است و در این امور اعتباریه اختیار در دست معتبر و اعتبار کننده است. بنابراین این بحث که افراد حج، حقیقت‌شان واحده است یا متباینه یا افراد صلاة حقیقت‌شان واحده است یا متباینه؟ به نظر من نمی‌تواند صبغه فقهی داشته باشد و ما باید در اکتفا و عدم اکتفا سراغ ادله برویم.

به بیان دیگر، در دلیل پنجم می‌گویند اگر صورت واحده باشد، صورت واحده کشف از حقیقت واحده دارد، می‌گویند صورتش یکی است، شروع و ختمش، این الله اکبر است و آن هم سلام است، رکعاتش، رکوع و سجود و ظاهرش یکی است، پس «وحدة الصورة تدل علی وحدة الحقیقه»، محقق خوئی (قدس سره) گفتند صورت اگر واحد بود ملازمه ندارد با این که کشف از وحدت حقیقت کند.

اگر این مطلبی که ما قائل شدیم (و گفتیم اصلاً بحث از وحدت حقیقت و تباین در حقیقت نباید مطرح کرد)، کنار گذاشتیم، این مطلب محقق خوبی (قدس سره) درست است که وحدت صورت، نمی‌تواند کاشف از وحدت حقیقت باشد؛ زیرا ممکن است دو عمل صورتاً یکی باشد، اما یکی از آن دو ملاک داشته باشد و دیگری ملاک نداشته باشد.

اگر ما با قطع نظر از روایتی بگوئیم چون ظاهرش یکی است، وحدت ظاهر کاشف از وحدت حقیقت است، پس حال که وحدت حقیقت شد، ما باید قائل به اجزا بشویم (ما در آنجا تعبداً می‌گوئیم وحدت حقیقت، کاشف از اجزاء است؛ چون روایت آمده گفته، ولی می‌خواهیم بگوئیم خودمان استظهار کنیم که چون وحدت حقیقت دارد، پس باید اجزا باشد)، می‌گوئیم ملازمه ندارد.

به عنوان نمونه، از «لله علی الناس حج البیت»، فقط حج واجب را استفاده می‌کنید یا مستحب را هم استفاده می‌کنید؟ فقط حج واجب را. برای حج مستحب سراغ دلیل دیگری می‌روید. اگر ما دلیلی بر استحباب حج نداشتیم، می‌گفتیم فقط يك حج واجب داریم و آن را نیز آیه بیان می‌کند، دلیل دیگر می‌گوید: «لکل شهر عمره»، دلیل دیگر می‌گوید حج هر سال استحباب دارد برای آن کسی که قدرت مالی دارد تا آخر عمر استحباب دارد.

بنابراین، در این موارد فقط بحث تعبد است؛ یعنی حتی نمی‌توانیم بگوئیم شارع در اینجا بین این نماز اول وقت و وسط وقت فرق می‌گذارد با این که حقیقتش واحده است، اما در حج حقیقتش واحده نیست. البته بعضی می‌گویند در حج، افراد حج حقیقت واحده ندارد، لذا حج صبی از حج بالغ مجزی نیست، اما در نماز به استناد همین فرع می‌گویند حقیقت واحده دارد.

اشکال این سخن آن است که این حرف غلط است، نه آنجا کشف از عدم حقیقت واحده می‌کند و نه در صلاة کشف از حقیقت واحده می‌کند، بلکه شارع تعبداً آنجا را مجزی دانسته و اینجا را مجزی نمی‌داند همان گونه که روایاتی که می‌گوید: «من احرم و دخل الحرم فمات» از حجة الاسلام کفایت می‌کند، مگر در اینجا این شخص کاری انجام می‌دهد؟ نه طواف، نه نماز طواف، نه سعی، نه عرفات، هیچ يك از اینها را انجام نمی‌دهد، فقط محرم شده و داخل حرم، اما شارع می‌گوید این را مقبول حجة الاسلام می‌دانم.

بدین‌سان در اینجا با این که این «دخل الحرم» حقیقتش با حجة الاسلام یکی نیست (زیرا نه طواف انجام شده و نه نماز طواف، نه سعی، نه عرفات، نه مشعر، اصلاً موضوعی ندارد که بگوئیم این با آن حقیقتش یکی است)، ولی شارع گفته این را مجزی می‌دانم و کافی است. در فقه فقیه نمی‌تواند این‌گونه استدلال کند، ما در اصول بحث اجزاء و عدم اجزاء را می‌کنیم، ولی در فقه باید ببینیم دلیل خاص داریم یا خیر؟

اگر ملاک، حقیقت واحد باشد بسیار خوب، ولی اینها نمی‌خواهند از راه ملاک بگویند، می‌گویند صورتش واحد است و کشف از این می‌کند که حقیقتش هم واحد است و کاری به ملاک هم ندارند. ما يك جاهایی در مسائل مستحدثه می‌رویم سراغ ملاک که يك حرف دیگری است.

ارزیابی مقدمه دوم دلیل پنجم

همان گونه که قبلاً بیان شد دلیل پنجم دو مقدمه داشت؛ يك مقدمه‌اش همین وحدت حقیقت حج در افراد خودش است که تحقیقش همین بود که ذکر کردیم. مقدمه دوم مستدل گفت ما تنها روایتی که داریم معتبره اسحاق بن عمار است که گفت اگر يك بچه‌ای ده ساله حج انجام داد، این بعد از این که احتلام پیدا کرد یا جاریه بعد از اینکه خون حیض دید، باز باید مجدداً حجة الاسلام را انجام بدهد.^[1]

مستدل گفت پس تنها جایی که ما دلیل داریم همین است، در نتیجه باید مفهوم‌گیری کرده و بگوئیم اگر در داخل حج در حین اعمال بالغ شد، مجزی است؛ چون دلیلی که می‌گوید مجزی نیست، تنها در جایی است که بعد از اتمام اعمال بالغ شود. اشکال محقق خوئی (قدس سره) این است که این روایت يك اطلاقی دارد و اطلاقی این است که «سواء بلغ فی الاثناء أم لم يبلغ فی الاثناء»؛ اطلاقی می‌گوید اعم از این که در اثناء بالغ بشود یا نشود، این مجزی نیست و بعد يك مؤیدی برای اطلاقی می‌آورد.

مرحوم خوئی می‌فرماید مؤیدش این است که اگر بعد الوقوفین (یعنی بعد از وقوف در عرفات و مشعر) صبی بالغ شد، هیچ فقیهی قائل به اجزاء نبوده و همه می‌گویند مجزی نیست و این فقها (که گفته‌اند اگر این صبی بعد الوقوفین بالغ بشود مجزی از حجة الاسلام نیست)، به همین روایات مثل روایت اسحاق بن عمار تمسک کرده‌اند. پس معلوم می‌شود فقها از روایت اسحاق بن عمار اطلاقی را فهمیدند؛ یعنی روایت اسحاق بن عمار می‌گوید اگر بعداً بالغ شد، مجزی نیست مطلقاً؛ «سواء بلغ فی الاثناء أم لم يبلغ فی الاثناء و سواء بلغ قبل المشعر أم لم يبلغ»، در هیچ فرضی از این فروض این مجزی نیست.^[2]

ارزیابی اشکال محقق خوئی (قدس سره) به مقدمه دوم

در گذشته بیان شد که رحوم خوانساری در جامع المدارک، حرف مستدل را زد؛ یعنی از این روایت يك مفهومی گرفت که اگر صبی ممیز بعد از تمامیت اعمال بالغ شد، باید انجام بدهد، مفهومش این است که پس قبلش اگر بالغ شد مجزی است و نیاز به انجام ندارد. در آنجا گفتیم که این سخن محقق خوانساری (قدس سره) درست نمی‌باشد، فرمایش مرحوم خوئی نیز درست نیست؛ زیرا اصلاً جای مفهوم‌گیری در این روایت نیست و قبلاً از مرحوم خوانساری جواب دادیم که این روایت، از آن طرف اطلاقی هم ندارد؛ زیرا اصلاً روایت نظر به بلوغ در اثناء ندارد.

ابتدای سؤال و جواب این است که يك حجی کاملاً در کودکی انجام شده تمام هم شده، امام (علیه السلام) می‌فرماید این حواسش باشد بعد که بالغ شد هر چند در کودکی ده بار هم حج انجام داده باشد، باز باید حجة الاسلام را انجام بدهد. اصلاً نظری به این که آیا در اثناء بالغ می‌شود یا نمی‌شود! ندارد. در باب اطلاقی دو مبنا وجود دارد؛ یکی برای قدماسست که اطلاقی «جمع القیود» است و يك مبنا متأخرین است که اطلاقی، «رفض القیود» است. در «رفض القیود» نیز باز باید نظر به قید باشد تا رفض بشود، ما می‌گوئیم از اول به هیچ وجهی در مقام این که آیا در اثناء اعمال بالغ بشود یا نه؟ نیست، نظر ندارد تا بخواهد نسبت به این رفض القیود بشود، از اول سؤال این بوده که بچه حجّش تماماً در حال کودکی‌اش بوده و تمام شده است.

اشکال دیگر بر محقق خوئی (قدس سره) آن است که بر فرض هم بگوئید روایت اطلاقی داشته و اطلاقی می‌گوید اگر در اثناء حج بالغ شد، مجزی نیست، با روایات «من ادرك» چه می‌کنید؟ باید بگوئید بین این دو تعارض است؛ یعنی اطلاقی این روایت اسحاق

بن عمار می‌گوید اگر در اثناء بالغ شد مجزی نیست، اما «من ادرك» می‌گوید قبل المشعر اگر بالغ بشود مجزی است. اما به نظر ما روایات «من ادرك» بر اطلاق روایت اسحاق بن عمار حکومت داشته و می‌گوید اگر قبل المشعر بالغ شد، مجزی است و آخر الامر مسئله همینطور می‌شود.

نکته: ما قدر متیقن در مقام تخاطب را مانع از اطلاق نمی‌دانیم و در جای خودش بحث کرده و با این مبنای آخوند مخالفت کردیم، این مانع از اطلاق نیست، ولی باز در اطلاق توجه به آن قیود لازم است، ولی ما می‌خواهیم رفض القیود کنیم، می‌گوئیم اینجا با قرائن اصلاً فقط امام (علیه السلام) خواسته حکم صبی که بعد از اعمال حج بالغ می‌شود را بیان کند، لذا اصلاً اطلاقی در اینجا منعقد نمی‌شود.

خلاصه آن که، اولاً ما اطلاق را قبول نداریم، ثانیاً اطلاق هم باشد به محقق خوئی (قدس سره) عرض می‌کنیم روایت «من ادرك» با این اطلاق باید تعارض پیدا کند.

پاسخ والد معظم (قدس سره) به مرحوم خویی

مرحوم والد ما می‌فرماید: «و الحق فی هذه الجهة ان يقال ان مقتضى هذه الرواية ان الجارية إذا طمئت يجب عليها الحج فالطمث موجب لثبوته و لزومه و إذا انضمت هذه الرواية إلى الروایات المتقدمة الدالة على ان من أدرك المشعر فقد أدرك الحج يستفاد ان ما تأتی به الجارية بعد الطمٹ تكون حجة الإسلام إذا كان الطمٹ قبل الوقوف بالمشعر»^[1]، ایشان قبول می‌کنند که از «اذا طمئت» استفاده کنید که اگر قبل از مشعر هم حیض شد، مجزی نیست، اما «من ادرك المشعر» بر این مقدم می‌شود و می‌گوئیم اگر قبل المشعر حیض شد، این کفایت می‌کند.

به بیان دیگر، ایشان می‌گوید ما يك روایت داریم: «اذا طمئت يجب عليها حجة الاسلام»، يك روایت هم می‌گوید اگر قبل المشعر بالغ بشود کافی است. پس جمع بین این دو روایت آن است که اگر قبل المشعر حیض شد، این کفایت از حجة الاسلام می‌کند.

طبق مبنایی که ما داریم می‌گوئیم اصلاً تعارض نبوده و بحث حکومت است و این روایات «من ادرك» حاکم است، می‌گوید اگر قبل المشعر شرایط را پیدا کرد، این مجزی از حجة الاسلام است و این حاکم بر همه این روایات است و باید در اینجا ما به همین عمل کنیم.

بنابراین، دلیل پنجم نیز درست نبوده و در اینجا بحث حقایق واحده و متعدده و متباینه مطرح نیست و در مقدمه دوم نیز به همان روایت «من ادرك المشعر» برگشت. نتیجه آن که این فتوای مشهور را قبول کردیم که اگر صبی قبل المشعر بالغ بشود، این مجزی از حجة الاسلام است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (عليه السلام) عَنْ ابْنِ عَشْرِ سِنِينَ يَحُجُّ قَالَ عَلَيْهِ حُجَّةُ الْإِسْلَامِ إِذَا احْتَلَمَ وَ كَذَلِكَ الْجَارِيَةُ عَلَيْهَا الْحَجُّ إِذَا طَمِئَتْ.» وسائل الشيعة، ج 11، ص: 45 - 44، ح 14197-1.

[2] «و لو سلمنا أن الحجَّ حقيقة واحدة فلا نسلم المقدمة الثانية، فإن إطلاق الروایات الدالة على عدم إجزاء حجِّ الصبي يشمل

ما إذا بلغ أثناء العمل وقبل إتمامه كصحيفة إسحاق بن عمار، فإن صدرها وإن كان وارداً بالنسبة إلى الصبي وهو ابن عشر سنين، وتصوير البلوغ بالاحتلام في أثناء الحجّ في حقه بعيد جداً، ولكن ذيلها وارد في الجارية وأنّ عليها الحجّ إذا طمئت، وتصوير حدوث الطمث من الجارية أثناء الحجّ أمر ممكن. وبالجملّة: مقتضى إطلاق الصحيحة عدم الفرق في عدم الإجزاء بين حدوث الطمث بعد تمام الأعمال وبين حدوثه في أثناء الحجّ، ويؤيد الإطلاق المذكور ما التزموا به من عدم الإجزاء إذا بلغ بعد الموقفين وقبل إتمام بقية الأعمال، والظاهر أنهم استندوا في هذا الحكم إلى هذه الروايات، ويكشف ذلك عن إطلاق الروايات وبعده استنادهم إلى الإجماع التعبدى. «موسوعة الإمام الخوئي؛ ج26، ص34.

[3] □ تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج، ج1، ص: 66 - 65.